

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل سوم بر صحت معاطات

بحث در ادله صحت معاطات بود و در حال بررسی ادله ای بودیم که از آنها استفاده کنیم که معاطات مانند بیع بالصیغه، مفید ملکیت است. دو دلیل را مورد بحث قرار دادیم؛ «سیره عقلا و سیره متشرعه» و «آیه شریفه أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» ، که بحمد الله در مورد این آیه مفصل بحث کردیم.

دلیل سوم : برای صحت معاطات و اینکه معاطات مفید ملکیت است، به این آیه شریفه تمسک شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (سوره نساء، آیه 29).

شاید در بین فقهاء، اول کسی که به این آیه شریفه بر این مدعا استدلال کرده؛ مرحوم محقق ثانی در کتاب جامع المقاصد است. مرحوم شیخ (قده) در مکاسب، بعد از اینکه آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را بیان کرده اند فرموده اند: «و مما ذكرنا يظهر وجه التمسك بقوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراض»؛ می فرمایند از آن بیانی که در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» داشتیم، استدلال به این آیه شریفه روشن می شود و روشن می شود که مرحوم شیخ (ره) استدلال به این آیه را بر مدعا پذیرفته اند.

بیان مرحوم شیخ (ره) در استدلال به آیه

مرحوم شیخ (قده) در آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» فرمود می توانیم دو بیان داشته باشیم؛ يك بیان اینکه آیه به دلالت مطابقی دلالت بر حلیت تکلیفیه دارد و از آن به ملازمه عرفیه، حکم وضعی را استفاده کنیم. بیان ایشان این بود که در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» باید يك چیزی در تقدیر گرفته شود؛ «أحل الله جميع التصرفات المترتبة على البيع» ، که شارع، تصرفات مترتبه بر بیع را حلال کرده است، این می شود حلیت تکلیفیه. آنگاه به ملازمه عرفیه از آن حلیت وضعی استفاده می شود، یعنی می گفتیم اگر در يك بیعی تمام تصرفات حلال شد، معلوم می شود که آن مال ملك انسان است و انسان بر آن مال سلطنت تامه دارد و از آن ملکیت را استفاده می کردیم.

در این آیه شریفه طبق بیان شیخ (ره) همینطور است و باید بگوییم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» ؛ یعنی تمام تصرفات حرام است الا آن تصرفاتی که بر تِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ مترتب است، اگر يك تصرفی مترتب بر تِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ شد، صحیح است. اکنون بگوییم معاطات هم یکی از مصادیق تِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ است، دو نفر که با یکدیگر معامله معاطاتی انجام می دهند، این معاطات

مصادق **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** است. بیان دقیقتر این مطلب این است که برای استدلال به این آیه شریفه در ما نحن فیه، دو بیان می‌توانیم ذکر کنیم. يك بیان بر اساس حکم تکلیفی و بیان دوم بر اساس حکم وضعی است.

بیان اول: اما حکم تکلیفی؛ این است که بگوییم در «**لَا تَأْكُلُوا**» ، «اکل» کنایه از تصرف است، یعنی «**لا تتصرفوا**» تصرف نکنید، «**بینکم بالباطل**» به تصرفات باطل، مگر اینکه این تصرف شما از روی **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** باشد. یعنی تصرف حلال؛ تصرفی است که از روی **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** است و معاطات هم عنوان **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** را دارد، بنابر این باید بگوییم آیه شریفه دلالت بر همین معنا دارد که مراد از اکل؛ «تصرف» است. «جواز تصرف» حکم تکلیفی است، یعنی آیه به دلالت مطابقی دلالت بر حلیت تکلیفیه می‌کند.

آنگاه اگر گفتیم جمیع تصرفات مترتبه‌ی بر تجارة عن تراض حلال است، این با ملکیت ملازمه عرفیه دارد. معنا ندارد که بگوییم يك چیزی در اختیار انسان است و همه نوع تصرف برای او رواست، بخواهد ببخشد، وقف کند، بفروشد، صلح کند، و همه انواع تصرف برای او حلال باشد، اما بگوییم ملك او نیست. بین حلیت جمیع تصرفات و ملکیت، ملازمه عرفیه وجود دارد.

بیان دوم: این است که اصلاً ما «اکل» را کنایه از «تصرف» ندانیم. در بیان اول گفتیم در «**لَا تَأْكُلُوا**»، «اکل» کنایه از «تصرف» است، در بیان دوم می‌گوییم «اکل» کنایه از «تملك» است، و لو اینکه آن مالی که در اختیار انسان است از جنس مأکولات نباشد، بلکه مثلاً خانه یا بستانی باشد. آنگاه بگوییم آیه در مقام این است که کدام اسباب، موجب ملکیت است و کدام اسباب، موجب ملکیت نیست. دو قرینه داریم بر اینکه آیه در مقام جدا کردن این دو اسباب است؛ اسبابی که موجب ملکیت است یعنی اسباب صحیح، و اسباب فاسده یعنی اسبابی که موجب ملکیت نیست.

قرینه اول: همین «باء» سببیت است. در «**لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ**» ؛ «باء» را سببیت قرار دهیم، یعنی «**لا تملکوا بالاسبب الباطل**» مگر اینکه این سبب، **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** باشد. آیه در مقام این است که بگوید کدام سبب، اسباب موجب ملکیت است و کدام اسباب موجب ملکیت نیست، کدام سبب، سبب صحیح است و کدام سبب، سبب فاسد است.

قرینه دوم: مقابله با «**تجارة عن تراضٍ**» است؛ یعنی همین که در مقابل «**بالباطل**» □ «**تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**» را آورده، قرینه است بر اینکه آیه می‌خواهد بین اسباب صحیح و اسباب غیر صحیح تفکیک کند. پس بیان دوم این شد که بگوییم مراد از «اکل»، «تملك» است. وقتی تملك شد، دیگر به دلالت مطابقی دلالت روشنی بر حکم وضعی دارد، می‌گوید اگر تجارة عن تراض باشد تملك هست، اگر سبب، سبب باطل باشد تملك نیست. طبق این بیان؛ آیه به دلالت مطابقی دلالت بر حکم وضعی دارد؛ یعنی اولاً برای ما روشن است که معاطات، مصادق تجارة عن تراض است، ثانیاً آیه می‌گوید هرچه که تجارة عن تراض باشد موجب تملك است؛ پس معاطات مفید تملك می‌شود.

پس در حقیقت همان دو بیانی که مرحوم شیخ (قده) در «**أَحْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ**» ذکر کردند در ما نحن فیه نیز جریان دارد؛ که يك بیان این بود که بگوییم آیه به دلالت مطابقی، دلالت بر حکم تکلیفی دارد و به ملازمه عرفی، حکم وضعی را از آن استفاده می‌کنیم. می‌گوییم آیه می‌گوید تمام تصرفات باطل است الا تصرفی که از روی تجارة عن تراض باشد، به دلالت مطابقی دلالت بر حکم تکلیفی دارد که می‌گوید «**التصرف حرام**» ، یا «**التصرف جایز**» وقتی تصرف حرام شد یا تصرف جایز شد، به ملازمه عرفیه ما از آن ملکیت می‌فهمیم، یعنی حکم وضعی را از راه دلالت التزامی استفاده می‌کنیم.

اما بیان دوم این است که «اکل» را کنایه از «تملك» بدانیم و «**لَا تَأْكُلُوا**» یعنی «**لا تملکوا**» ، اگر اکل را کنایه از تملك گرفتیم آیه به دلالت مطابقی، دلالت بر حکم وضعی دارد. این توضیح کلام مرحوم شیخ (قده) بود که فرمود «**مما ذكرنا يظهر وجه التمسك بقوله تعالى. . .**».

استثناء در «إلا أن تكون تجارة» متصل است یا منفصل؟

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که در این آیه شریفه کلمه «الا» داریم و «الا» هم از ادات استثناء است. يك اختلافی بین مفسرین وجود دارد که آیا استثناء در این آیه، استثناء متصل است یا استثناء منفصل است؟ اگر استثناء را متصل گرفتیم، باید آیه را اینطور معنا کنیم: «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الاسباب فانه باطل». پس در استثناء متصل می‌گوییم در «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الاسباب فانه باطل» باید بین کلمه «باء» و کلمه «الباطل» چنین چیزهایی را در تقدیر بگیریم؛ «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الاسباب فانه باطل»؛ اگر کسی می‌خواهد مال دیگری را تملك کند، به هر سببی از اسباب، باطل است، «إلا أن تكون تجارة عن تراضٍ» مگر اینکه این سبب؛ تجارة عن تراض باشد، «فانه ليس باطل».

ما اگر استثناء را استثناء متصل بگیریم، باید مستثنی منه را «سبب من الاسباب» قرار دهیم نه خصوص «سبب باطل»، اگر خصوص سبب باطل باشد، «تجارة عن تراضٍ» داخل در سبب باطل نیست. باید بگوییم مستثنی منه این است «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الاسباب» یعنی اصلاً هیچ سببی درست نیست، «فانه باطل»، و فقط يك سبب را استثناء می‌کند آن هم «تجارة عن تراضٍ» است. با توجه به ظاهر آیه؛ استثناء، متصل است.

آنچه هم که با قواعد عربیت توافق دارد این است که استثناء متصل باشد. اما اگر استثناء را منفصل بگیریم، معنایش این است آیه، دو تا کبرای کلی جدای از یکدیگر را بیان می‌کند؛ یکی «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الابطال»؛ اموالتان را از راه باطل بدست نیاورید و تصرف و تملك نکنید، «إلا أن تكون تجارة عن تراضٍ» یعنی «تصرفوا بنحو تجارة عن تراضٍ»؛ که دو مطلب جدا از یکدیگر است. اگر استثناء منفصل قرار دادیم آن وقت حصری هم در کار نیست. بخلاف استثناء متصل که مفید حصر است و از آن استفاده حصر می‌شود؛ یعنی تمام اسباب باطل است الا يك سبب، آن هم تجارة عن تراض، اما اگر استثناء را استثناء منفصل قرار دادید دیگر از این الا، استفاده حصر نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم آیه دو کبرای کلی را بیان می‌کند؛ یکی «لا تأكلوا أموالكم بسبب من الابطال»، و یکی «إلا أن تكون تجارة عن تراضٍ» که دیگر از «الا» حصر استفاده نمی‌شود. یعنی دو کبرای کلی ذکر کرده و این استثناء، استثناء منفصل است.

لكن کداميك از اينها درست است؟ آیا این استثناء؛ متصل است یا منفصل؟ حتماً در تفسیر ملاحظه فرموده‌اید؛ بعضی از مفسرین می‌خواهند بگویند و لو در ادبیات عرب، استثناء منفصل داریم، اما چون استثناء منفصل، محل به فصاحت و بلاغت است، در قرآن کریم استثناء منفصل نیامده و هرچه که در قرآن کریم هست؛ متصل است. با قطع نظر از این مطلب، آیا در خود این آیه شریفه، قرینه‌ای وجود دارد که این حصر استفاده شود و در نتیجه بگوییم استثناء، استثناء متصل است؟

در برخی از کلمات بزرگان آمده که اینجا قرینه مقامیه داریم. خداوند تبارك و تعالی در مقام حصر است؛ یعنی می‌خواهد در شریعت خودش بیان کند که کدام سبب، سبب صحیح است و کدام سبب، سبب فاسد است. در مقام حصر و جدا کردن بین اسباب صحیح از اسباب فاسده است. لذا چون قرینه مقامیه داریم از این آیه، حصر استفاده می‌کنیم.

ربما يقال که ما قرینه مقامیه داریم که آیه در مقام حصر است، منتها اشکال این است که این قرینه مقامیه را از کجا آوردید؟ اولاً مرحوم شیخ انصاری (قده) در اینجا صدر آیه را نیاورده است و فقط می‌فرمایند «و مما ذكرنا يظهر وجه التمسك بقوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراضٍ»؛ یعنی شیخ (ره) نمی‌خواهد به صدر آیه تمسك کند، پس از کجا ادعا کنیم قرینه مقامیه داریم؟

قرینه مقامیه در جایی است که انسان یکی دو ساعت نزد متکلمی نشسته، میداند این متکلم در مقام این است که از علم فقه تعریف کند، حالا دیگر هرچه کلمه علم می‌آورد ما می‌فهمیم در مقام بیان علم فقه است، اما در قرآن نمی‌توانیم به راحتی قرینه

مقامیه را ادعا کنیم، به نظر ما این خیلی مشکل است که بخواهیم بگوییم در این آیه قرینه مقامیه هست.

لکن در ذیل این آیه شریفه، يك روايتی داریم، که از آن روايات می‌توانیم استفاده کنیم که خداوند در این آیه در مقام تفکیک اسباب صحیحه از اسباب فاسده است. مثلاً يك روايت این است که (وسائل الشیعه، ج 17، ص 164) کسی خدمت امام صادق (ع) آمده و از همین آیه لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ سؤال کرده، فقال حضرت فرمود «كانت قریش تقامر الرجل اهله و ماله فنهاهم الله عن ذلك» ؛ در میان قریش يك مردی مال و اهل خودش را بعنوان قمار قرار می‌داد، خداوند در اینجا با آوردن این آیه، از این معامله باطل یعنی خود قمار نهی می‌کند. این روايت قرینه خوبی است و می‌تواند شاعدي باشد بر اینکه بگوییم آیه در مقام بیان تفکیک اسباب صحیحه از اسباب فاسده است. اگر در مقام بیان این مطلب باشد باید بگوییم «الا» مفید برای حصر است و الا اگر این روايت را نداشتیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که در این آیه شریفه قرینه مقامیه بر این مطلب وجود دارد.

نتیجه بحث

تا اینجا استدلال به آیه شریفه را بیان کردیم و نیز معلوم شد که استثناء در آیه، استثناء منفصل است یا متصل، و این روايتی هم که در ذیل آیه آمده بود بیان شد. فقط یک اشکال مهم باقی می‌ماند که در جلسه بعد به آن می‌پردازیم، و آن اینکه اگر آیه شریفه در مقام حصر باشد و بخواهد اسباب صحیحه را از اسباب فاسده جدا کند، یا «نسخ» لازم می‌آید، و یا «کثرة التخصیص» لازم می‌آید و التزام به هردو مشکل است. این اشکال را صاحب بلغة الفقیه مطرح کرده است.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.